



تأثر ملاصدرا از سهروردی بسیار زیاد است / حکمة الاشراق از طریق خواجه نصیر شناخته شد

یک استاد فلسفه با بیان اینکه حکمة الاشراق از طریق خواجه نصیر شناخته شد و این روند ادامه داشت تا به ملاصدرا رسید، به طوری که تأثر ملاصدرا از سهروردی بسیار زیاد است...

یک استاد فلسفه با بیان اینکه حکمة الاشراق از طریق خواجه نصیر شناخته شد و این روند ادامه داشت تا به ملاصدرا رسید، به طوری که تأثر ملاصدرا از سهروردی بسیار زیاد است، گفت: ملاصدرای پیر و استخوان دار که در فلسفه ید طولایی دارد به حکمة الاشراق سهروردی جوان، شرح و تعلیقه می نویسد و در زبان فلسفی هم بسیار تحت تأثیر سهروردی است.

به گزارش خبرنگار مهر، دکتر نجفقلی حبیبی رئیس سابق دانشگاه علامه طباطبائی و استاد فلسفه دانشگاه تهران از جمله مصححان و نویسندگان کشور است که تاکنون بعضی از آثار سهروردی و شهرزوری را تصحیح کرده است. در گفت‌وگویی با وی ابعادی از شخصیت و فلسفه سهروردی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که در ادامه از نظر شما می‌گذرد.

***جایگاه سهروردی در فلسفه اسلامی و در میان فیلسوفان بنیانگذار مکاتب دیگر کجاست؟**

در تاریخ فلسفه اسلامی سه جریان بنیادین فلسفی وجود دارد: یکی فلسفه مشائی است که در جهان اسلام توسط فارابی شکل گرفت و ابن سینا آنرا توسعه داد، به طوری که به عنوان رئیس مشائیان اسلام شهرت یافت، البته ابن سینا علاوه بر اینکه فلسفه مشائی را توضیح و تفصیل داد در عین حال، خود جریان فکری نزدیک به اشراقی به وجود آورد که در واقع وسیله و زمینه ای برای پیدایش سهروردی شد که آنرا توسعه دهد. ویژگی جریان فلسفی مشائی، عقلگرایی است که توسط ابن سینا رشد پیدا کرد.

فلسفه دوم که در ایران به عنوان جریان تأسیسی تلقی می شود فلسفه اشراق است که توسط شیخ اشراق، شهاب الدین یحیی سهروردی شکل گرفت و توسعه پیدا کرد و بعد از او به تدریج به خصوص در ایران گسترش یافت و تقریباً هیچ وقت شعله اش خاموش نشد. بعد از سهروردی، اولین کسی که از سهروردی یاد کرد، اثیرالدین ابهری است. ابهری از بزرگان قرن ششم و هفتم است که حدود هفتاد - هشتاد سال بعد از سهروردی می زیسته است. بعضی ها می گویند استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است و بعضی ها هم این را نفی می کنند. به هر حال ابهری در کتابی می گوید «صاحب الاشراق"، تعبیری است که برای سهروردی به کار می برد. ندیدم علمای دیگر از سهروردی با این تعبیر یاد کرده باشند.

بعد از ابهری، خواجه نصیرالدین طوسی است که ظاهراً ایشان حکمة الاشراق را تدریس می‌کرده و احتمال می‌دهم همان تبیین‌های خواجه سبب شده است که هم شهرزوری و هم قطب الدین شیرازی بر حکمة الاشراق شرح نوشتند یعنی حکمة الاشراق از طریق خواجه نصیر بزرگ و شناخته می شود و حتی خواجه علی رغم اینکه در شرح اشارات متعهد شده بوده که نظری برخلاف نظر صاحب متن یعنی ابن سینا اظهار نکند و فقط کوشش کند که شرح دهد، در بحث علم خداوند، قدری پا را از این تعهد فراتر می گذارد و به دیدگاه شیخ اشراق نزدیک می شود.

در تاریخ فلسفه اسلامی مشهور است که شرح حکمة الاشراق توسط خواجه نصیر ادا شده است و بعد بزرگان دیگری مانند شهرزوری و قطب الدین شیرازی بر آن شرح نوشتند. در واقع شرح نوشتن برگرفته ای است از تبیین خواجه.

ملاصدرا با تأسیس حکمت متعالیه سومین بنیانگذار مکتب در فلسفه اسلامی می شود که تحولی در فلسفه به جای می گذارد. یکی از مهمترین کارهای سهروردی این است که فلسفه و استدلال و شرح و آیات قرآنی، اشراق و اندیشه ایرانیان در مورد رب النوع ها که جنبه اشراقی دارند را با هم تلفیق می کند و فلسفه‌ای می سازد که مرکب از همه فلسفه هایی است که در زمان او وجود داشته است. به علاوه اینکه اولاً قرآن را وارد فلسفه می کند که قبل از او این قدر آیات قرآن در کتابهای فلسفه ذکر نمی شود و سهروردی مخصوصاً در کتاب «الالواح العمدیه" پر است از آیات قرآنی. اول کتاب خود را متعهد می کند که برای هر مسأله فلسفی لااقل دو آیه از قرآن شاهد بیاورد و خیلی تلاش کرده و این کار را به انجام رسانده است. از این جهت سهروردی، به لحاظ پرداختن به فلسفه ایران باستان و نور و ظلمت که کانون اندیشه بوده چهره شاخصی در فلسفه اسلامی می شود.

***با توجه به جوانی سهروردی که در اوان جوانی به شهادت رسیده، اما آثاری بر جای گذاشته که ماندگار شده است. این توانایی را**

واقعا نکته شگفت انگیز در زندگی سهروردی همین موضوع است، البته افرادی از این دست در گذشته بودند مثلا ابن سینا می گوید در 18 سالگی تمام علوم را کامل کرده بودم در ادامه عمر فقط آنها را عمق بیشتری بخشیدم. علاوه بر این جنبه های اشراقی و معرفت معنوی هم به این افراد کمک می کند. برای همه جای تعجب دارد که سهروردی جوان آنقدر آثارش مورد توجه است که پیران سالخورده ای مثل قطب الدین شیرازی و شهرزوری و ... آنها شرح می دهند و در شرح حکمة الاشراق کتاب نوشتند و خواجه نصیر آنرا درس می داده است و هیچ کس این را مایه ضعف او ندانسته که این آثار در جوانی نوشته شده است. همه از او به شیخ یا الشیخ الاهی و تعبیر بزرگ دیگر استفاده می کردند و حالت پیشوایی به او می دهند. این امر قدری شگفت انگیز است که می توان یا به جنبه اشراقی او منتسب کرد که دریافتهای او دریافتهای اشراقی است، نه علم حصولی که نزد استادی یاد گرفته باشد. حتی اگر علم حصولی هم باشد انصافا قوی است، چون کتابهایی که نوشته از نظر استدلال فوق العاده کتابهای ارزشمندی هستند به خصوص کتاب «المشارع و المطارحات؛ که فوق العاده کتاب مستدل و فلسفی است، قطعا بزرگترین کتاب سهروردی است. «التلویحات؛ کتاب کوچکتری است از المشارع و المطارحات و البته عبارتهایش فشرده تر است و بنابراین المشارع و المطارحات مفصل تر است و در واقع شرح و توضیحی است بر التلویحات.

بله! عمق اندیشه و حجم آثار سهروردی با توجه به سن او مایه تعجب است. اینکه شما گفتید درست است خیلی ها شگفت زده می شوند از اینکه جوانی که در حدود 36 سالگی به قتل رسیده، این همه آثار نوشته که مسلما قبل از این سنین بوده است، این حد از نبوغ و معرفت و شهامت و ... را در خود جمع کرده است.

*اندیشه های سهروردی برای انسان معاصر چقدر مفید است؟

سهروردی با طرح فلسفه اشراق، در واقع نوعی جهان بینی به انسان می دهد که این جهان بینی همیشه می تواند برای انسان کارآمد باشد که انسان اسیر تن و خاک و جهان مادی نیست بلکه جهان معنوی گسترده ای وجود دارد که جنبه معنوی به انسان معاصر می دهد.

از نظر ما ایرانی ها بازگشتی به تاریخ و گذشته خویشتن هم ارجاع می دهد که هویت تاریخی ما هم یک هویت معنوی است نه هویت مادی. از این بابت برای انسان ایرانی هم ارزشمند است ولی بیش از همه همان جنبه اشراقی و جنبه عظمت نفس انسانی است که می تواند با رها کردن خودش از قیودات مادی به یک سرزمینهای گسترده و پرفروغ و نورانی از معنویت و معرفت دست پیدا کند که در واقع سعادت آدمی در آن است، چون به هر حال این دنیای مادی تمام می شود و اگر ما با فروغ معنویت آمیخته نشده باشد خیلی صفا ندارد بلکه تیره و کدر است. از این بابت شاید سهروردی راه را برای انسان معاصر که خود را در تنگنای مادیت نبیند بسیار باز می کند. انسان چون یک پدیده الهی است همیشه احتیاج به جنبه های معنوی دارد که در مسیر این نورهای معنوی بتواند آینده خودش را برجسته کند و بسازد.

*سهروردی بر میرداماد و ملاصدرا چقدر تأثیرگذار بوده است؟

درست است که میرداماد مکرر از سهروردی یاد می کند، اما میرداماد فیلسوفی مشائی است اما به هر حال الهاماتی از او می گیرد اما ملاصدرا که شاگرد میرداماد است بسیار متأثر از سهروردی است. مثلا مسأله ای که سهروردی طرح کرده، ملاصدرا به آن توجه می کند، ولو اینکه نظر دیگری داشته باشد. همین که مسأله ای طرح می شود و ملاصدرا به آن توجه می کند مهم است. همچنین ملاصدرا اصطلاحات فراوانی را از سهروردی می گیرد، چون سهروردی از نظر ادبی فوق العاده بالاست یعنی اصطلاح سازی می کند و لغت و اصطلاح جعل می کند و بیان و زبان فلسفی به وجود می آورد. ملاصدرا در زبان فلسفی هم بسیار تحت تأثیر سهروردی است. مثلا سهروردی مسأله نور را در نظر گرفته و بحثهایی را در مورد آن مطرح کرده است اما ملاصدرا به جای نور از وجود صحبت می کند و در واقع نوعی تقریب یا نزدیکی بین اصطلاح وجود و نور ایجاد می کند.

تأثیر ملاصدرا از سهروردی بسیار زیاد است، هم در دیدگاه فلسفی ایشان که مثلا دانش فقط از راه استدلال به دست نمی آید، بلکه راه اشراق و شهود هم وجود دارد. ملاصدرا در اواخر عمر بیشتر در این وادی وارد می شود و در نهایت کاملا به یک عارف تبدیل می شود و از فلسفه به عنوان زبان برای استدلال استفاده می کند ولی در واقع بیش از آنکه استدلال کند با کشف و شهود حرکت می کند. در استدلالها هم بحثهای سهروردی خیلی اثرگذار است. رساله دکتری سیماسادات نوربخش، در مورد تأثیر و تأثر ملاصدرا از سهروردی است که به مفصل به این مسأله پرداخته اند. در بسیاری از موارد اصل مطلب از سهروردی است ولو اینکه ملاصدرا به گونه دیگر برداشت کرده باشد.

ملاصدرا، حکمة الاشراق سهروردی را شرح داده است البته مشهور است که بر شرح قطب الدین شیرازی بر حکمة الاشراق حاشیه یا

تعلیق نوشته است، اما استدلال ضعیفی است که این حاشیه باشد و نمی توان گفت که شرح بر شرح قطب الدین است بلکه شرح بر خود حکمة الاشراق است. شاید بیشتر از 10 - 20 مورد به شرح قطب الدین پرداخته باشد. بیشتر شرحی است که ملاصدرا راجع به خود حکمة الاشراق سهروردی پرداخته است. این امر نشان می دهد که ملاصدرا پیرو استخوان دار که در فلسفه ید طولایی دارد به حکمة الاشراق سهروردی جوان شرح و تعلیق می نویسد که ممکن است مطلبی را رد و یا قبول کند ولی همه جا از او به عنوان الشیخ الاهی و ... تعبیر می کند و تعبیرهای بزرگ و برجسته ای دارد.

*بعد از ملاصدرا، فیلسوفان انگار بیشتر صدراپی اند و سهروردی و حتی ابن سینا به حاشیه می روند. آیا این نظر درست است؟

فیلسوفان بعد از ملاصدرا، از راه ملاصدرا با سهروردی و ابن سینا مرتبط هستند. البته کتاب حکمة الاشراق سهروردی همیشه در ایران رایج بوده است به خصوص بعد از شرح قطب الدین شیرازی، تقریباً همیشه در حوزه ها در تمام 400 - 500 سال گذشته تدریس می شده است و هنوز هم همین طور است. بنابراین ایرانیان هیچ وقت فلسفه سهروردی را کنار نگذاشتند. از طریق قطب الدین شیرازی و شرح شهرزوری (که تصحیح و منتشر شد) با سهروردی مأنوس هستند ولی بیشتر توجه شان به سهروردی از طریق ملاصدراست، چون اینها فیلسوفان صدراپی هستند یعنی با دید ملاصدراپی به سهروردی نگاه می کنند.

اگر آثار فیلسوفان بعد از ملاصدرا را ببینید معلوم است هر کدام به گونه ای به شیخ اشراق می پردازند از ملامحسن فیض کاشانی تا قاضی سعید قمی و در دوره های متأخرتر ملاعلی نوری (که حاشیه ملاصدرا بر حکمة الاشراق را با دست خودش نوشته است و نسخه خطی آن موجود است). ملاهادی سبزواری که شاید شاگرد ملاعلی نوری باشد در کتابهایش بسیار از سهروردی نام می برد. ملاهادی سبزواری هم متأثر از سهروردی است اما بیشتر از طریق ملاصدرا. علامه طباطبایی هم همین طور، بیشتر از طریق ملاصدرا با سهروردی ارتباط دارند. آیت الله جوادی آملی هم که از همین رده فیلسوفان است در شرح هایی که بر آثار ملاصدرا نوشته بسیار به شیخ اشراق پرداخته است. امام خمینی (ره) هم به سهروردی بسیار علاقه داشته است. اگر خاطرتان باشد در نامه ای که به گورباچف نوشت از سهروردی یاد کردند و نوشتند: شما کسانی را بفرستید تا کتاب حکمة الاشراق و شرح حکمة الاشراق سهروردی را بخوانند. یعنی تأکید عجیبی بر سهروردی دارند. اینها نشان می دهد که سهروردی بر فرهنگ اسلامی اثر گذاشته است.